



تاریخ

عنوان اصلی: فقه روابط اجتماعی

عنوان فرعی: عدالت

درس خارج فقه
جلسه: ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
استاد اعرافی
شماره جلسه: ۶۶۳

مرکز اسناد
مؤسسه
اشراق و
عرفان



فهرست

موضوع	۳
پیش گفتار	۳
عقل عملی	۳
عقل نظری	۳
مقدمات ارتباط عقل نظری با شریعت	۴
اول	۴
دوم	۵
سوم	۵
چهارم	۶
جمع بندی	۷



تاریخ

عنوان اصلی: فقه روابط اجتماعی

درس خارج فقه
جلسه: ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
استاد اعرافی
شماره جلسه: ۶۶۳

مرکز اسناد
مؤسسه
اشراق و
عرفان





موضوع: فقه روابط اجتماعی / عدالت

پیش گفتار

در بخش و بحث دیگری به ارزش و اعتبار تحقیقات علمی در ارتباط با احکام و مسائل دینی و شرعی پرداختیم. نکاتی و مطالب مهمی را مرور کردیم. قبل از اینکه به یک نوع فراوری دیگری از مباحث گذشته و عرضه آنها بپردازیم. یک مقدمه‌ای را من در این موضع عرض بکنم که مهم است. در اصول هم کم‌وبیش این مسئله مطرح شده است. ما در مباحث اعتقادی و شرعی به عقل که می‌خواهیم مراجعه کنیم باید توجه داشته باشیم که دو عقل داریم که همه می‌دانیم و هر کدام در اصول قابل بحث است. در فرمایش‌های مرحوم شهید صدر هم آمده است. یک موضع روشن‌تری هم در کلام ایشان آمده بود که بنده پیدا نکرده‌ام؛ ولی در ذهنم است. ممکن است ما نسبت‌هایی هم بدهیم مثل آن نسبت مرحوم آقای بروجردی که هنوز هم پیدا نکرده‌ایم که چگونه آن همه حرف را به ایشان نسبت داده‌ایم. ولی روشن است. در اصول در تضعیف کلمات آقایان آمده است. شاید در قوانین آنها هم آمده باشد. وقتی که می‌گوییم دلیل عقل در اثبات مسائل شرعی می‌توان به کاربرد، عقل اینجا دو مورد است یک عقل عملی است و یک عقل نظری. تمام آن‌هایی که تا به حال می‌گفتیم در عقل عملی و حسن و قبح بوده است که سؤال اساسی این بود که آیا عقل عملی مستقل ما داریم. احکام مستقل عقل عملی داریم یا نداریم؟ پس از آن سؤال این بود که این‌ها می‌تواند مبنای احکام شرعی قرار بگیرند (به نحوه قاعده ملازمه یا به شکل‌های دیگر) یا خیر؟ این دو گامی بود که برداشته شد.

عقل عملی

ما گفته‌ایم که در عقل عملی احکام مستقله‌ای وجود دارد و پس از آن هم می‌گفتیم ملازمه است. منتها بر یک نظر ملازمه عقلی، یک نظر هم ملازمه نقلی است. این یک بحث است که عقل عملی چه احکامی دارد و چه ارزشی دارد و در شرع چه مقدار می‌شود به آن احکام عقل عملی اعتماد کرد و از آن مبنایی برای ساخت احکام و اسناد آنها به خداوند و شارع، گرفت. این یک مبحث مربوط به عقل عملی

عقل نظری

مبحث دوم مربوط به عقل نظری است و سؤال در اینجا این است که دریافت‌های عقل نظری، می‌تواند برای کشف احکام و شناخت احکام پایه و مبدائی بشود یا خیر؟ این همانند همان بحثی که در عقل عملی بود، در عقل نظری هم می‌آید. در عقل عملی و مبحث اول می‌گفتیم که عقل چه سرمایه‌های حکمی دارد؟ آیا دارد یا ندارد؟ اگر هم دارد اینها می‌تواند کاشف از احکام شرعی بشود با آن گره بخورد و برای کشف احکام شرعی پُلی بشود یا خیر؟ همانند این بحث در عقل نظری هم می‌آید وقتی که عقل، مصالحی را می‌فهمد، مفاسدی را می‌فهمد، اکتشاف می‌کند حقایقی را در عالم، و مصالح و مفاسدی را درک می‌کند می‌تواند آن‌ها را پل قرار بدهد برای اینکه بگوید احکام این است، خدا هم این‌گونه می‌گوید. بنده می‌خواهم مباحثی که مطرح می‌کنیم یک مقدار اتصال قوی‌تر با این سلسله مباحث اصولی پیدا بکند پس در اصول گرچه در خیلی از کتب و اصول این‌گونه



مطرح نشده است. ولی واقعاً در اصول ما وقتی که سخن از ارزش و اعتبار عقل به میان می‌آوریم و سؤال می‌کنیم که عقل حجت است یا حجت نیست؟ دو مرحله و دو مقام و دو مبحث دارد؛ زیرا در اصول ما می‌گوییم خبر واحد حجت است یا حجت نیست؟ اجماع حجت است یا حجت نیست؟ سیره حجت است یا حجت نیست؟ قبل از اینها سنت حجت است یا حجت نیست؟ قرآن حجت هست یا حجت نیست؟ و همه این سؤال‌ها وجود دارد. در این مبحث از اصول سؤال وجود دارد که اینها کاشفیتی از شریعت دارند یا ندارند؟ و ابزاری برای کشف احکام هستند یا نیستند؟ نظیر این در عقل هم مطرح می‌شود که ما عقلی داریم و این عقل با مناهج گوناگون به شناخت‌هایی نائل می‌شود و این شناخت‌ها در مواردی با اعمال و رفتار ما ارتباط دارد.

یک نوع شناخت‌هایی داریم که می‌گویید اتم این‌طور است. مستقیم ارتباطی با آن برقرار نمی‌کند که هیچ! ولی خیلی از این شناخت‌ها را داریم که مستقیم یا غیرمستقیم با رفتارها و اعمال ما ارتباط برقرار می‌کند. این سؤال راجع به عقل است. منتها در این سؤال گفته‌ایم دو مقام، دو مبحث وجود دارد. مبحث اول در عقل عملی که این دیگر مستقیم با اعمال ما ارتباط دارد. عقل ما می‌گوید صدق حسن است کذب قبیح است خیانت بد است احسان خوب است و از این داوریهایی که در طی ۲۰ جلسه تا به حال راجع به آن صحبت کردیم. در گنج گنجینه عقل وجود دارد این یک بحث بود که سؤالات را پاسخ دادیم.

بحث دوم اینکه ما غیر از عقل عملی که مستقیم می‌گویید این خوب و این بد است، یک عقل نظری داریم که چیزهایی را در عالم کشف می‌کند. این عقل نظری دیگر درک است. درک غیر از خوبی و بدی مستقیم است. درک یک حقیقت است این حقایق عقل نظری است. این آیا در شرع مبنایی برای کشف احکام می‌تواند باشد یا خیر؟ پس یک بحث ما در عقل عملی بود که گذشت. الان بحث ما در عقل نظری است. این یک نکته که قابل طرح هستند.

مقدمات ارتباط عقل نظری با شریعت

در عقل نظری چند نکته را تصور کرده‌اید حالا در عقل نظری می‌آییم ببینیم عقل نظری چه ارتباطی با شریعت دارد؟ مقدماتی را ذکر می‌کنم.

اول

یک: مقدمه این است که عقل بر اساس آن مناهجی که برای آن متصور است اقسامی دارد. ما عقل که اینجا می‌گوییم عقل به معنی عام می‌گوییم، عقل مقابل علم را نمی‌گوییم و این به معنی درک نظری بشر است. این بر اساس مناهج و روش‌های شناخت، انواع و اقسامی دارد که مستحضر هستید. یک: شناخت نظری داریم که در فلسفه می‌آید و منهج آن، منهج نظری است. دو: شناخت با ابزارهای علمی داریم که می‌آید. شناخت علمی، تجربی و حسی که به علم می‌شود. سه: شناخت شهودی داریم. کسی تجربه عرفانی و شهود و کشف و داشته باشد. چهار: شناخت وحیانی هم داریم که آنجا هم باز عقل در آن می‌آید فعال می‌شود. آن هم اعتبار دارد یا ندارد باید معلوم بشود. این که من دارم اجتهاد می‌کنم، استنباط می‌کنم. عقل من دارد کار



می‌کند این اصلاً اعتبار دارد یا ندارد؟ ممکن است کسی اهل سفسطه باشد بگوید خیر اعتبار ندارد. آن وقت در همه این‌ها مخصوصاً در آن سه مورد اول این سؤال است که شناخت‌های فلسفی ما، اگر ربطی پیدا کرد با مسائل سلوک ما و رفتار ما، (که می‌گوییم چگونه ربط پیدا می‌کند) این اعتبار دارد یا ندارد؟ شناخت من می‌گوید در این کار مصلحت است نمی‌گوید مستقیم خوب و بد است. می‌گوید در این کمالی و مصلحتی وجود دارد. این آیا می‌تواند ما را به حکم شرعی برساند یا خیر؟ یک هم شناخت‌های تجربی است که در علم است. این مواردی که علم می‌گوید که مثال‌هایی هم ما هفته پیش زده‌ایم.

دوم

یک نکته دیگر هم این است که شناخت‌های عقل نظری که در بخش دوم و مبحث دوم و مقام دوم داریم بحث می‌کنیم این‌ها گاهی شناخت‌هایی است که ارتباطی به عمل و اقدام من پیدا نمی‌کند. آن‌ها مقصود نیست. ولی یک شناخت‌ها و معرفت‌هایی عقل نظری پیدا می‌کند که می‌تواند به نحوی با رفتارها هم ارتباط برقرار بکند که این همان شناخت اموری است که مصلحت و مفسده‌ای دارد. از این جهت است که با کار ما ارتباط برقرار می‌کند. پس عقل نظری غیر از عقل عملی که حقایقی را کشف می‌کند؛ جامعه‌شناسی می‌گوید این خبر است، روان‌شناسی می‌گوید آن خبر است، فلسفه می‌گوید این خبر است و خبری می‌دهد که یک گونه‌ای با من هم ارتباط برقرار می‌کند. می‌گوید که این گونه که اقدام بکنید در جامعه‌شناسی، جامعه این‌طور می‌شود. این گونه اقدام بکنید، روان‌شخص این شکل می‌شود. یا حتی مسائل فلسفی امکان دارد یک قواعدی باشد با کار من، ارتباطی پیدا می‌کند. قضا‌های فراوانی داریم که ارتباطی با من ندارند و قضا‌های فراوانی داریم که به یک گونه‌ای می‌تواند با من و اعمال من و رفتار من، ارتباط برقرار بکند. از این نظر که دریافت‌ها و احکام عقل نظری به معنای عام که شامل همه این‌ها می‌شود گاهی با ما ارتباط برقرار می‌کند. گاهی هم وجود دارد که اصلاً قانونی در شریعت پیاده می‌کند؛ ولی قانون عقلی است. همانند غیر مستقلات عقلی. یک حکم عقل است، عقل نظری است می‌گوید «امر به شیء، نهی از ضد او است»، «مقدمه واجب، واجب است».

این هم حکم عقل نظری است می‌گوید بین این دو ملازمه است. غیر مستقلات از مقوله حسن و قبح نیست، از مقوله امر تکوینی است. می‌گوید تلازم بین این‌ها وجود دارد. من نمی‌گویم چه چیزی خوب است و یا چه چیزی بد است. من می‌گویم تلازم بین این‌ها وجود دارد. بلکه امکان دارد بعد از تلازم می‌گوید حسن آن به این هم سرایت کرد؛ ولی مستقیم نمی‌گوید این حسن است. آن چیزی که مستقیم می‌گوید تلازم است. یک قانون عقلی را می‌فهمد. «التلازم بین المقدمه و ذی‌المقدمه»، «بین الامر بشیء و نهی عن ضده». تلازم به شکل یک قانون عقلی است که اینجا مطرح می‌شود که نتیجه، آن وجوب مقدمه‌ها می‌شود.

سوم

مقدمه سوم این است که مسلک اشعری و غیر اشعری هم اینجا دخیل است. اگر کسی قائل به تبعیت احکام نسبت به مصالح و مفاسد نباشد، خیلی از شناخت‌هایی که انسان پیدا می‌کند به واسطه تعلق به وجود یک مصلحتی است که در این عمل پیدا



می‌کند. می‌گوید در این کار یک مصلحتی برای تو وجود دارد. اگر دموکراسی را رعایت نکنید، جامعه آرامش پیدا می‌کند. این ملازمه است.

اگر آن اقدام انجام بشود ناهنجاری‌های اجتماعی رواج پیدا می‌کند. این در رفتارهای بشر قانون است. می‌تواند بنا بر نظر عدم تبعیت احکام نسبت به مصالح و مفاسد، ارتباط کشف مصالح و مفاسد با شرع، یک ارتباط وثیق دیگر نیست؟ بله، اشعری می‌گوید شما علم و عقل شما، این‌همه مصالح و مفاسد را کشف کرد این‌همه قوانینی که افعال شما با این نتیجه رابطه دارد، ولی من هیچ ارتباطی برای این‌ها و شریعت قائل نیستم. برای اینکه شریعت اصلاً تابع این‌ها نیست. به اراده خدا است. خدا هم اصلاً تابع این‌ها نیست.

اما در مسلک تبعیت احکام به مصالح و مفاسد که اعتقاد عدلی است و معتزله و امامیه به آن اعتقاد دارند، در این مسلک دوم، آن کشفیات عقل نظری، بالقوه می‌تواند ربط پیدا بکند با شریعت. فهمید که در رعایت این قواعد مصلحتی وجود دارد. جامعه منسجم می‌شود ناهنجاری‌ها کم می‌شود. احکام هم فی‌الجمله تابع مصالح و مفاسد است، آن وقت جای آن است که بگوییم شاید این‌ها دارد حکم درست می‌کند؛ زیرا احکام بر مصالح و مفاسد مبتلا دارند پس چیدمان این مقدمات می‌تواند ما را به احکامی نائل کند. این هم یک مقدمه که بنابراین این دو مسلک باهم فرق می‌کند.

چهارم

این سه مقدمه‌ای که جلو آمده‌ایم مکمل آن مباحث قبلی است. یک مقدمه دیگر هم اینجا عرض بکنیم و آن مقدمه این است که اصلاً ما کار به شرع نداریم، خوب دقت کنید! شرع را کنار می‌گذاریم. در خود عالم عقل که عقل عملی و نظری داریم این عقل نظری که می‌رود مصالح و مفاسدی را کشف می‌کند، این با آن عقل عملی که حسن و قبح می‌گوید، این چه ارتباطی دارد؟ قبل از اینکه اصلاً به شرع رسیده باشیم. بالاخره بشر خود یک حسن و قبحی دارد. آنجا هم باید بگوییم که حسن و قبحی که ما گفته‌ایم، ما نظریه‌مان این بود که ما دو نوع حسن و قبح داریم. نظر ما این بود که این متفاوت از خیلی‌ها بود.

ما می‌گفتیم که یک حسن و قبحی داریم که تابع، هیچ چیزی نیست. می‌گفتیم اگر یک موجودی آنی خلق شود و معدوم شود که می‌گوید «الصدق حسن و الکذب و قبیح» این حسن و قبح برای او تمام است. اما می‌گفتیم یک حسن و قبحی هم داریم که تابع آن ملاحظه کمال و آنچه که او را به کمال می‌رساند که در نظر آقای مصباح این خیلی برجسته بود. منتها ما آن را قبول می‌کردیم ولی می‌گفتیم این یک نوعی از حسن و قبح است. منحصر در این نیست. یک چیز دیگر هم هست که اگر آن را بگذارید کنار خیلی اشکالات پیدا می‌شود. ولی این هم درست است که یک حسن عقلی، مبدل می‌شود به حسن عملی و به مقدمات آن سرایت می‌کند.



در حسن و قبح عقلی هم ما نظریه مزدوج داشته‌ایم و بر اساس آن، آن وقت اگر این نظریه را بپذیریم، آن وقت مصالح و مفاسدی که عقل نظری ما کشف کرد. جامعه‌شناسی می‌گوید این مصلحت دارد آن مفسده دارد، روان‌شناسی می‌گوید این مصلحت دارد آن مفسده دارد، فلسفه اصلاً می‌گوید در این یک مصلحتی است، در آن یک مفسده‌ای است؛ زیرا حسن و قبح عقلی در مواردی با این مصالح و مفاسد گره‌خورده است، پیوند دارد. اینجا عقل نظری می‌تواند به عقل عملی پیوند بخورد. این هم یک مقدمه دیگر است و لازم بود به آن اشاره بشود.

جمع‌بندی

با این مباحث پنج یا شش‌گانه‌ای که ما امروز به‌اختصار تقدیم کردیم، به آن بحث قبلی‌مان می‌رسیم. آن چیزی که در بحث قبلی گفته‌ایم چند قانون که به‌تدریج می‌گوییم. تکرار می‌کنم! اولین قانون بعد از این مقدمات این بود که این عقل بشر چه عقل فلسفی، چه عقل تجربی، در عقل تجربی هم چه علوم پایه، چه فنی مهندسی، چه علوم انسانی این عقلی در حوزه فلسفی و تجربی اعم از غیر علوم انسانی و علوم انسانی این عقل ارزش دارد و دارد کار می‌کند؛ ولی این عقل نظری به‌سادگی نمی‌تواند ما را به یک حکم عقل عملی مستقل قطعی و به یک حکم شرعی قابل‌استناد برساند. علی‌الاصول این عصای لرزانی است، پای لرزانی است. به‌سادگی نمی‌تواند مستقلاً آن شناخت‌های فلسفی و تجربی نمی‌تواند شما را به‌حکم برساند. حتی به‌حکم عقل عملی هم نمی‌تواند برساند.

اینکه در حکم عقل عملی و احکام اخلاقی می‌گوییم ما قطعیات و ظنیات داریم علتش این است. در عقل عملی ما یک جای قطعی حکم داریم. اما چقدر مستحسنات عقلی ظنی در عقل عملی ما داریم. همین چیزهایی که امروز در حقوق بشر، بخشی از این‌هایی که وجود دارد، این‌ها ظنیاتی است که در عقل عادی بشری می‌گوییم خوب است؛ ولی این‌ها ظنیات است. این دریافت‌های عقل نظری در علم، فلسفه و علم تجربی این نمی‌تواند به‌سادگی گره بخورد به یک عقل عملی و حکم عقل عملی قطعی استنباط کند. همین‌طور نمی‌تواند به آن احکام شرعی گره بخورد. این قانون اول ما بود.

وجه آن هم این بود که اگر کسی شرعی معتقد به عالم غیب و مصالح و مفاسد فوق دنیایی نباشد و دنیایی فکر کند، می‌گوییم این عقل دو ضعف دارد: یک نمی‌تواند به همه ابعاد راه پیدا بکند. دو: مزاحمت‌ها را نمی‌تواند پیدا بکند که الان این داروی آسیب‌رینی که تجویز می‌شود الان من می‌بینم این اثر را می‌گذارد. ولی سرجمع مسئله حیات امروز بشر، آینده بشر، جهت‌گیری آینده را نمی‌دانم. اصلاً شاید این در ۵۰۰ ساله آینده استفاده بشود اصلاً نسل بشر را منقرض کند. آقا نمی‌دانم! ممکن است بگوییم ظنی دارد؛ ولی باید قطع داشته باشد که این به‌تمام معنا خوب است و هیچ مفسده و مزاحم غالبی ندارد.

پایان.